

نخبه‌ونخبه‌گرایی

چکیده

مازیار طاهری*

پژوهش حاضر به بررسی اندیشه‌های نخبه‌گرایان معروف پرداخته است و به طور کلی، نظریات ویلفردو پارتو، گائانوموسکا و روبرت میخلز را بررسی می‌کند. تاکنون موضوع نخبگان به شیوه‌های متفاوتی بررسی شده و مایه‌ی گفت‌وگو و بحث نظری، ایدئولوژیکی و روش‌شناختی بوده است. در دهه‌های نخستین قرن بیستم، اندیشمندانی چون پارتو و موسکا در عصر «ساده‌دلی تجری» که به نوعی وارثان ماکیاولی بودند، مفهوم پایه‌ای «نخبگان سیاسی» را ارائه کردند. هر دو دانشمند خواهان بازگشت به وضعیت قبل بودند و هر دو عقیده داشتند که در هر جامعه‌ای، همیشه گروهی فرمان می‌رانند و گروهی دیگر فرمان می‌برند. اینان در مقابل دموکراسی جبهه می‌گرفتند و اساس آن را بیهوده می‌دانستند و هر یک به شیوه‌ی خود به تفسیر طبقه‌ی حاکمه و تقسیم‌بندی آن می‌پرداختند.

اگرچه موسکا اول بار مفهوم اقلیت حاکمه را ارائه داد، اما این مفهوم با اندیشه‌های پارتو به مرحله‌ای تازه‌تر گام گذاشت. میخلز که برای پارتو و موسکا مقام استادی قائل بود، در امر نظریه‌پردازی با کمی مشکل مواجه شد. اندیشمندان نخبه‌گرایی حاضر، با توجه به این که نخبه‌گرایی را در قالب خود قبول کرده‌اند، اما در مقابل آن برخلاف نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی کلاسیک، به هواخواهی از دموکراسی برخاسته‌اند و به فکر تلفیق این دو هستند.

کلیدواژه‌ها: نخبه، طبقه‌ی حاکم، حاکمیت، توده

مقدمه

نخبه‌گرایی، خارج از حوزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، محصول اندیشه‌ی جامعه‌شناسانی است که در پایان قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم ظهور کردند. این که امروز وجود نخبگان در سیاست و جامعه‌ی مدنی مورد قبول دانشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است، به دلیل تحقیقات سه نفر از جامعه‌شناسان، به نام‌های «ویلفردو پاره‌تو^۱»، گائانوموسکا^۲ و روبرت میخلز^۳ است که این تئوری را محور نقد و سنجش ایدئولوژی‌های سیاسی قرار دادند. آموزه‌ی این جامعه‌شناسان، تفکیک فرمان‌روایان از فرمان‌برداران و لزوم اعمال زور و نبرنگ در حکومت است. از این لحاظ، پیرو ماکیاولی شناخته شده‌اند و ناگزیر در حوزه‌ی مکتب «رئالیسم سیاسی» مورد مطالعه قرار می‌گیرند.

در نظر پارتو، هر جامعه‌ای طبیعتاً دارای یک ساختار حکومتی ویژه از متنفذان است. وی جامعه را به دو بخش توده‌ها و نخبگان تقسیم می‌کند. توده‌ها در مدارج پایینی از هوش و لیاقت قرار دارند، ولی توانایی آن‌ها در استفاده از خشونت زیاد است. از طرف دیگر، نخبگان به دلیل لیاقت و هوش ذاتی بر دیگران تفوق دارند و اقتدار خود را در جامعه، بر محور مکر خود و زور توده‌ها تحصیل می‌کنند. پارتو نخبگان را نیز به دو قسم «نخبگان حاکم»، متشکل از افرادی که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نقش قابل ملاحظه‌ای در حکومت ایفا می‌کنند و «نخبگان غیر حاکم» طبقه‌بندی کرده است. موسکا، جنبه‌های فردی و روانی برتری نخبگان را بر توده‌ها نادیده می‌گیرد و در عوض معتقد است، آن‌چه که به اقلیت نخبه قدرت می‌بخشد و به آن امکان رسیدن به قدرت را می‌دهد، سازمان و ساخت آن است. به بیان دیگر، مهم‌ترین امتیاز و کیفیت در تمایز بین نخبگان قدرت با دیگران این است که افراد متشکل در گروه نخبه می‌توانند، خیل عظیم افراد پراکنده‌ی جامعه را رهبری کنند.

آموزه‌ی میخلز درباره‌ی نخبگان را باید در «قانون آهنین الیگارش‌ی» جست‌وجو کرد. بر اساس این قانون، در هر سازمانی، تشکیل یک گروه متنفذ اجتناب‌ناپذیر است. از طرف دیگر، هر سازمانی متکی بر بوروکراسی است و از این رو، کارایی شرط اساسی در هر سازمان به‌شمار می‌رود. به‌علاوه، به تدریج قدرت، الیگاریته می‌شود، به طوری که سخن از سازمان، سخن از الیگارش‌ی خواهد بود.

جهش اساسی نخبه‌گرایی جدید با ظهور سی‌رایت میلز آمریکایی آغاز شده است. او با مطالعه‌ی ساختار قدرت در آمریکا به این نتیجه دست می‌یابد که قدرت در جامعه‌ی آمریکا نهادینه شده است و از میان نهادهای موجود، سه نهاد سیاسی، اقتصادی و نظامی، موقعیتی ممتاز را به خود اختصاص داده‌اند. میلز به منظور انجام چنین تحلیلی است که به مطالعه‌ی نظام‌مند در امور نخبگان جامعه‌ی آمریکا می‌پردازد و درباره‌ی ترکیب منشأ اجتماعی اعضای گروه نخبه، چگونگی شکل‌گیری گروه‌های نخبگان و روابط بین نخبگان متفاوت، ارزیابی دقیقی را ارائه می‌دهد.

از سوی دیگر، در مقابل تئوری «الیتسم»، پلورالیسم مطرح شده است. پلورالیست‌ها، مانند رابرت دال، با تحلیل ساختار حکومتی آمریکا به این نتیجه رسیدند که قدرت در میان گروه‌های گوناگون توزیع شده است و هیچ‌گونه انحصاری در اعمال قدرت وجود ندارد؛ به طوری که گروه‌های متعددی در اعمال قدرت سهیم‌اند.

آموزه‌ی «گردش نخبگان» که در نظریات پارتو، موسکا و میخلز مشاهده می‌شود، به فرایند گردش افراد میان نخبگان و غیر نخبگان از یک سو و کنار گذاشته شدن یک گروه نخبه‌ی قدیمی به وسیله‌ی



گروه نخبه‌ی جدید از سوی دیگر اطلاق می‌شود. در اندیشه‌ی پارتو، گردش نخبگان ناشی از افول منافع مستقر و ظهور منافع نو به‌شمار می‌آید. برخی تغییرات اجتماعی مانند انقلاب، از مصادیق بارز گردش نخبگان محسوب می‌شود. در همین راستا، پارتو معتقد است که پس از وقوع انقلاب، گروه شیران حکومت را به دست می‌گیرند. با وجود این، باید این گروه راهبردهایی را به‌پروانند تا بتوانند امتیازات کسب‌شده را حفظ کنند. اما به تدریج گروه روباهان به خود می‌آیند. آن‌ها گرچه در آغاز ممکن است از نخبگان حاکم نباشند، اما به تدریج به شیوه‌ی خود قدرت را در دست می‌گیرند و بسیار اتفاق می‌افتد که گروه شیران را از صحنه خارج می‌کنند. این موضوع به‌طور ادواری ادامه می‌یابد. در اندیشه‌ی موسکا، علاوه بر تصدیق جابه‌جایی نخبگان و برکنار شدن گروه نخبه‌ی قدیمی به دست گروه نخبه جدید، نوع دیگری از گردش به چشم می‌خورد که طی آن، گروه نخبه‌ی موجود به واسطه‌ی راه یافتن افرادی از طبقات پایین‌تر جامعه به داخل آن گروه، تجدید قوا می‌کند.

در پژوهش کنونی به معرفی و بررسی نظریه‌های موجود درباره‌ی نخبه‌گرایی کلاسیک می‌پردازیم. اما قبل از پرداختن به اندیشه‌ی بنیان‌گذاران الیتسم لازم است که مفهوم نخبه‌گرایی و نخبگان را در فرهنگ علوم اجتماعی مورد ارزیابی قرار گیرد.

واژه «elite» در قرن ۱۷ برای توصیف کالاهایی با مرغوبیت خاص به کار می‌رفت که بعدها کاربرد آن برای اشاره به گروه‌های اجتماعی برتر، مانند واحدهای ضربت نظامی یا مراتب عالی اشرافیت تعمیم یافت. قدیمی‌ترین کاربرد شناخته شده واژه‌ی «نخبه» یا elite در زبان انگلیسی، طبق نوشته‌ی «فرهنگ انگلیسی آکسفورد»^۴ (۱۸۲۳)، برای اشاره به گروه‌های اجتماعی بوده است [باتامور، ۱۳۷۷: ۱].

اما واژه‌ی نخبه در اندیشه‌ها و نوشته‌های سیاسی و اجتماعی غرب تا اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، یعنی تاده‌ی ۱۹۳۰، کاربرد ویژه‌ای پیدا نکرد. در واقع، این اصطلاح با اندیشه‌های ویلفرد پارتو که در کتابی تحت عنوان «رساله‌ی جامعه‌شناسی عمومی» منعکس شد، گسترش یافت.

در دوره‌ی جدیدتر، ه. لاس‌ول، نخبگان را به منزله‌ی کسانی که بیشترین

دست‌رسی را به ارزش‌ها و بیشترین کنترل را بر آن‌ها دارند، تعریف کرده است: «دارندگان مواضع رفیق در جامعه‌ای معین. به تعداد ارزش‌ها، نخبه وجود دارد. علاوه بر نخبه‌ی قدرت (یعنی نخبه‌ی سیاسی)، نخبگان ثروت، حرمت، دانش و... هم وجود دارند. چون برای اشخاصی که در رابطه با ارزش‌های گوناگون برگزیده شده‌اند، به اصطلاحی نیاز داریم، اصطلاح نخبه (گل سرسبد جامعه) را به کار می‌بریم» [گولد، ۱۳۷۶: ۸۳۵].

مفهوم «نخبگان»، برای توصیف مشخصات اصلی یک زندگی اجتماعی سازمان‌یافته به کار می‌رود. همه‌ی جوامع، ساده یا پیچیده، و کشاورزی یا صنعتی، به اقتدارهایی در داخل خود نیاز دارند. در واقع، نخبگان اقلیت‌هایی هستند که به دلیل برتری یا فضیلت در یک یا چند توزیع متفاوت و اقتدار، از بقیه‌ی مردم جدا می‌شوند. در میان انبوه نخبگان، نخبگان راهبردی به منزله‌ی نخبگانی هستند که بیشترین و بزرگ‌ترین چشم‌انداز و شدیدترین نفوذ را بر کل جامعه دارند [L. Sills, 1966: 26-29].

لاسول، در لابه‌لای اندیشه‌هایش نخبه را این‌گونه بیان می‌کند: «مطالعه‌ی سیاست، مطالعه‌ی نفوذ و بانفوذان است... بانفوذان آنانی هستند که بیشترین میزان را از آن‌چه که برای گرفتن هست، به دست می‌آورند... آنان که بیشترین بخش را به دست می‌آورند نخبگان هستند و بقیه توده‌ها می‌باشند» [Laswell, 1936: 13].

در «فرهنگ اندیشه‌های سیاسی»، نخبه‌گرایی به منزله‌گرایی شناخته شده که در آن، نخبگان مورد توجه قرار می‌گیرند. این اصطلاح همچنین برای هرگونه دفاعی از نهادها و روابط اجتماعی به کار می‌رود که الیکارشی را تسهیل می‌کند [Seroton, 1986: 144]. آلن بیرو، در «فرهنگ علوم اجتماعی»، مفهوم «سرامد» را چنین توصیف می‌کند: «سرامد از ریشه‌ی لاتینی Eligere، به معنی گزیدن گرفته شده است. سرآمد به هر آن‌چه بهتر از دیگران و شایسته‌ی گزینش باشد، اطلاق می‌شود. از واژه‌ی سرآمدن، فرهیخته‌ترین طبقات یک جامعه، آنان که تواناترین افراد در اداره‌ی مؤثر جامعه و خدمت هستند، برمی‌آید. در جوامع سنتی، اشراف سرامدان جامعه محسوب می‌شوند و اساس برتری آنان را خاندان تشکیل می‌داد. جنگ یا امتیازات اقتصادی و اجتماعی نیز مبنای گزینش سرامدان بود. در یک جامعه‌ی صنعتی، اساس گزینش سرامدان را باید شایستگی، احراز بیشترین توانایی‌ها و استعدادهای فکری و اخلاقی، سجاپای لازم برای رهبری، و درک معنی و مفهوم مسئولیت‌ما تشکیل می‌دهد. البته همواره چنین نیست [بیرو، ۱۳۷۵: ۱۱۵].

از طرف دیگر، دکتر زکی بدایوی، در «فرهنگ علوم اجتماعی با معجم مصطلحات العلوم الاجماعیه»، مفهوم نخبگان را چنین



توضیح می‌دهد: نخبگان، اقلیت بانفوذی هستند که جماعت بزرگی را رهبری می‌کنند و انتساب آن‌ها به گروه نخبه، به دلیل وراثتی است که در برخی جوامع استیلا دارد... در جوامعی که رقابت آزاد وجود دارد، گردش صعودی افراد به وضوح دیده می‌شود؛ یعنی کسانی که تمکن ارتقا به مراکز بالا را دارند... اما در برخی جوامع دیگر الحاق به گروه نخبه، متوقف شده است. پدیده‌ی گردش نخبگان، فرایندی است که به موجب آن، افراد از رده‌های اجتماعی پایین به رده‌های اجتماعی بالا صعود می‌کنند؛ بدین منظور که نقص موجود در مراتب نخبگان را برطرف کنند [Badawi; 1986: 127-130].

اما اگر بخواهیم از معنای نخبه نزدیک به جامعه‌شناسی معاصر مطلع شویم، باید نگاهی به تعریف‌گی روشه بیندازیم: نخبگان، اشخاص و گروه‌هایی هستند که در نتیجه‌ی قدرتی که به دست می‌آورند و تأثیری که بر جای می‌گذارند، یا به وسیله‌ی تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، و یا به وسیله‌ی ایده‌ها، احساسات و یا هیجاناتی که به وجود می‌آورند، در کنش تاریخی جامعه‌ای مؤثر واقع می‌شوند. و این تعریف نسبتاً با مفهوم نخبگان مصطلح در جامعه‌شناسی معاصر مطابقت دارد [روش، ۱۳۷۰: ۱۵۳].

تقسیم‌بندی نخبگان

پارتو، وقتی بحث نخبه‌گرایی را در یک جامعه انسانی به میان می‌آورد، به تبیین اندیشه‌ها و روشن‌تر کردن نقش افراد برجسته و برگزیده که همان نخبگان بودند، می‌پردازد. اما اغلب نظریه‌پردازان و اندیشمندان بیشتر هم خود را روی بحث نخبگان سیاسی گذاشته‌اند. چنان‌که پارتو در یک تقسیم‌بندی کلی نخبگان را به دو گروه تقسیم می‌کند:

الف) طبقه‌ی حاکم، شامل نخبگان حاکم.

ب) طبقه محکوم، شامل غیر حاکمان نخبه.

به عبارت دیگر، اگر قبول کنیم که وجود نخبگان برای جامعه‌ی رو به پیشرفت لازم و ملزوم است، وجود افرادی به عنوان نخبه‌ی غیر حاکم نیز تأثیرگذار است. مصداق این سخن را دکتر محمود سریع‌القلم، در کتاب «عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌یافتگی ایران» این‌گونه آورده است: «لغت نخبگان به معنای بزرگان، صاحبان فکر، شخصیت و توانایی‌های وسیع فکری و سازمان‌دهی است. نخبگان به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند: نخبگان فکری و نخبگان ابزاری. نخبگان ابزاری صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی هستند و نخبگان فکری اندیشه و فکر، روش‌های بهینه، تئوری آینده‌نگری و دوراندیشی تولید می‌کنند» [سریع‌القلم، ۱۳۸۱: ۶۱].

اما رالف دارند روف، الیت‌ها را گروه‌هایی می‌داند که انجام کار

ویژه‌های خاصی را بر عهده دارند. بر این اساس، الیت‌ها را به هفت طبقه تقسیم می‌کند:

۱. رهبران اقتصادی

۲. برجستگان سیاسی

۳. برجستگان علمی

۴. روحانیون

۵. رهبران وسایل ارتباط جمعی

۶. برجستگان ارتش

۷. برجستگان دستگاه قضایی [Ron Beyme: 136]

در بیشتر بررسی‌ها، بر چهار نخبه‌ی عمده تأکید شده است:

۱. قدرت سیاسی

۲. نخبه‌ی اقتصادی

۳. نخبه‌ی نظامی

۴. نخبه‌ی فکری

اما نظر‌گی روشه بر این است که چون تعریف نخبگان بر اساس دو ملاک «اتوریته»^۶ (حاکمیت یا اقتدار) و «نفوذ»^۷ تفسیر شده، برای تقسیم‌بندی نخبگان نیز می‌توان از این دو ملاک که اولی مورد توجه ماکس وبر هم قرار داشته است، استفاده کرد. وبر بر اساس این ملاک از سه نوع حاکمیت (اقتدار) سخن به میان می‌آورد: حاکمیت سنتی، حاکمیت عقلانی-قانونی، و حاکمیت معنوی.

گی روشه با الهام گرفتن از ماکس وبر و اضافه کردن ملاک نفوذ و نه فقط «حاکمیت»، طبقه‌بندی شش‌گانه‌ای از انواع نخبگان به دست می‌دهد:

۱. نخبگان سنتی^۸ و مذهبی

این دسته از نخبگان از اقتدار و یا نفوذی برخوردارند که ناشی از ساخت‌های اجتماعی، ایده‌ها و اعتقاداتی است که ریشه در گذشته‌ای دور دارند. از این رو، تمام نخبگان ارسطو کراتیک، نخبگان سنتی محسوب می‌شوند، زیرا اعتبار عناوین اشرف، با نژاد و اصل و نسب آنان ارتباط دارد. هم‌چنین می‌توان نخبگان مذهبی را تا حدی نخبگان سنتی قلمداد کرد، زیرا اقتدار یا نفوذ آن‌ها مبتنی بر احترام نسبت به بعضی از حقایقی است که در زمان‌های پیشین بر انسان‌ها آشکار شده‌اند.

۲. نخبگان تکنوکراتیک

این طبقه از نخبگان متناسب به ساختی رسمی یا اداری هستند. اقتدار آن‌ها بر اساس دوگانه‌ای بدین شرح استوار شده است: اول آن‌که نخبگان مزبور بر اساس قوانین موضوعه‌ی شناخته‌شده و رایج، انتخاب شده‌اند.

دوم آن که این انتخاب به دلیل دارا بودن برخی صلاحیت‌ها و قابلیت‌ها صورت گرفته است. درحقیقت، نخبگان تکنوکراتیک متشکل از قشر برتر مدیرانی هستند که می‌توان آن را در دولت، در آژانس‌های دولتی، در اتحادیه‌های صنعتی یا مالی و غیره پیدا کرد.

۳. نخبگان مالکیت

اینان به دلیل ثروت و اموالی که دارند، از نوعی اقتدار یا نفوذ برخوردار می‌شوند. توانایی مالی این دسته از نخبگان به آن‌ها امکان می‌دهد که روی سایر نخبگان سستی و یا تکنوکراتیک فشارهایی وارد سازند و در نتیجه، برای خود قدرت اجتماعی کسب کنند. به بیان دیگر، گروه نخبگان مالکیت یا نخبگان اقتصادی می‌توانند، بر زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه اثر بگذارند و در نتیجه، تغییراتی در سطح سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و یا برعکس، از انجام تغییرات جلوگیری کنند.

۴. نخبگان کاریزماتیک^۹

نخبگانی هستند که معجزات و یا خصوصیات خارق‌العاده‌ای به آنان نسبت داده می‌شود. اقتدار و نفوذی که این نخبگان از آن برخوردارند، مستقیماً با شخصیت آنان سر و کار دارد و به پست و ثروت آنان مربوط نمی‌شود. گاهی اتفاق می‌افتد، قدرت فوق‌العاده معنوی یک رهبر کاریزماتیک به کسانی که پیرامون وی قرار دارند، منتقل می‌شود.

۵. نخبگان ایدئولوژیکی

این نخبگان، اشخاصی یا گروه‌هایی هستند که در اطراف ایدئولوژی معینی متشکل شده و یا در به وجود آوردن ایدئولوژی خاصی سهیم‌اند. این دسته از نخبگان نیز همانند نخبگان کاریزماتیک، لزوماً جزئی از نخبگان حاکم نیستند. این‌ها می‌توانند نخبگان صاحب نفوذ، ولی بدون اقتدار و حاکمیت اسمی باشند. در این مورد می‌توان به نخبگان مخالفی اشاره کرد که قدرت حاکم را نفی می‌کنند یا مورد اعتراض قرار می‌دهند. نخبگان ایدئولوژیکی، اغلب گروه‌هایی هستند که دگرگونی‌های ساختی آینده را سبب می‌شوند که موجب جهت‌گیری مجددی از کنش تاریخی می‌شود. در واقع نوآورترین و مترقی‌ترین نخبگان را می‌توان در میان نخبگان ایدئولوژیکی جست‌وجو کرد؛ هر چند که فاقد پست‌های حاکمیت باشند.

۶. نخبگان سمبولیک

اغلب نخبگان خصوصیتی سمبولیک دارند. ارزش‌ها، ایده‌ها و

نمادهای وضعیت موجود در رهبران سیاسی تبلور پیدا می‌کنند و در این میان، رهبران ایدئولوژیکی بهتر می‌توانند خصوصیت سمبولیک را به خود بگیرند. با وجود این، بعضی نخبگان را می‌توان یافت که نقش آن‌ها به صورت بارزتری نمادین است. برای مثال، هنرمندان مردمی نمونه‌ای از این نخبگان هستند و یا می‌توان از ورزشکاران حرفه‌ای سخن به میان آورد. زیرا هنرمندان نماد عشق و خلاقیت‌اند و ورزشکاران نماد شجاعت، جوانمردی و مهارت هستند [روشه، ۱۳۷۰: ۱۵۳-۱۵۹].

نظرات مشهور نخبه‌گرایی کلاسیک

در غرب، با گسترش و توسعه‌ی قلمرو علم سیاست و گرایش آن به توجیه عملی یک اصول صحیح‌ی حاکم، نظریه‌های پر دامنه و مبسوطی در این زمینه مطرح شد. چنان‌که یکی از مباحث عمده در اوایل قرن بیستم، بحث طبقه‌ی حاکم، خاصه نخبگان حاکم حاضر در آن بود. افرادی چون ویلفردو پارتو، گاتانو موسکا و میخلز که به نوعی وارثان نیکولو ماکیاوولی بودند، به بحث تئوری طبقه‌ی حاکمه، خاصه نخبگان پرداختند. در بحث تئوریک، آنان به افراد شکل‌دهنده‌ی طبقه‌ی حاکمه، نخبگان حاضر، معنای نخبگان، و دسته‌بندی و گردش نخبگان، به مجادله و نظریه‌پردازی بسیار عمیق و مبسوطی دست زدند. درست است که نظریات نخبه‌گرایی کلاسیک در اندیشه‌های افلاطون و ماکیاوولی پروانده شدند، اما نخبه‌گرایی به عنوان یکی از نظریات قدرت اجتماعی عمدتاً با آثار پارتو، موسکا و میخلز شناخته شد. اینان بر این قول که در هر جامعه‌ای، تمرکز قدرت در دست عده‌ی محدودی از نخبگان حاکم است، اتفاق نظر داشتند.

در اوایل قرن ۲۰، مفهوم الیت یا نخبه با ارائه‌ی نظریه‌های موسکا و پارتو، به عنوان انگاره‌ای محوری در علوم اجتماعی، مطرح شد. موسکا معتقد است که در کل جوامع دو طبقه از مردم وجود دارند: فرمان‌روایان و فرمان‌برداران. هم‌چنین، پارتو نخبه را در ساده‌ترین معنایش به عنوان فردی معرفی کرد که بالاترین شاخص امتیاز را در هر فعالیتی، از قبیل سیاسی، اقتصادی و... داشته باشد. سپس نخبگان را به دو دسته‌ی حقوقی و غیرحقوقی تقسیم می‌کند. در بخش حاضر به بررسی نظریات این اندیشمندان کلاسیک می‌پردازیم.

اثر عمده‌ی پارتو در جامعه‌شناسی، رساله‌ای درباره‌ی جامعه‌شناسی عمومی است که به «ذهن و جامعه» نیز شهرت دارد. این اثر به دلیل دیدگاه سرسخت، تا حدودی برآشوباننده و به سبب جسارت در پرده برگرفتن از سفسطه‌ها و توجیهاتی که انسان‌ها برای پنهان کردن انگیزه‌های بنیادی خود به کار می‌گیرند، اثری است به یادماندنی و بینش دقیق آن، همیشه الهام‌بخش است. استحکام این اثر مدیون سلسله‌ی

بی پایان واقعیت‌ها و استدلال‌هایی است که تقریباً روال تمام رشته‌های قابل تصور دانش است [جمعی از مؤلفین، ۱۳۷۳: ۱۰۱].

اعتقاد بنیادی پارتو بر این است که انسان‌ها چه از لحاظ جسمانی و چه از نظر فکری و اخلاقی با هم برابر نیستند. در کل جامعه و در هر یک از فعالیت‌ها، برخی افراد از دیگران با استعدادترند. شایسته‌ترین افراد یک گروه نخبگان، آن گروه را می‌سازند [کوزر، ۱۳۶۸: ۵۲۳].

در ادامه، پارتو برای روشن شدن مطلبش بحث امتیاز دادن بر اساس شاخص توانایی افراد را مطرح می‌کند. جالب آن‌که پارتو برای تعیین نخبگان هیچ‌گونه پایه‌ی اخلاقی را اساس قرار نمی‌دهد چنان‌که مطرح می‌سازد، او برای فردی که میلیون‌ها ثروت و پول - چه از راه شرافتمندانه و چه از راه غیر شرافتمندانه - به دست آورده، بالاترین نمره را قائل است. معتقد است، اگر کسی دزدی نمی‌کند، حال چه به خاطر اعتقاد و یا به هر دلیل دیگری، او را به خاطر تسلط بر نفس می‌ستاید، اما در رده‌بندی دزدان به او کمترین امتیاز را می‌دهد. هم چنین می‌افزاید، اصطلاح نخبه به افرادی داده می‌شود که در هر یک از شاخه‌های فعالیت بشری بالاترین نمره را به دست آورند.

در نظر پارتو، برگزیدگان مشتمل بر تمامی کسانی هستند که خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد دارند و یا در زمینه‌ی کار خود یا در بعضی فعالیت‌های بشری، دارای استعدادها و قابلیت‌هایی عالی هستند. به عبارت دیگر، لفظ برگزیده به کسانی اطلاق می‌شود که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند، از موقعیت‌های برتری نسبت به متوسط افراد جامعه برخوردارند. بنابراین، پارتو نخبگان را از اعضای ممتاز جامعه محسوب می‌دارد؛ یعنی افرادی که بر اثر خصوصیات ممتازشان صاحب قدرت و یا شخصیت می‌شوند. اهم نظریات پارتو در زمینه‌ی گردش نخبگان به قرار زیر است:

- تعلق به طبقه‌ی نخبگان لزوماً ارثی نیست.
- فرزندان، تمام خصوصیات ممتاز والدین خود را ندارند.
- پیوسته نوعی کنار گذاشته شدن نخبگان قدیمی توسط نخبگان جدید صورت می‌گیرد که از قشرهای پست جامعه هستند.

پارتو از جامعه تصویری در ذهن داشت که می‌توان آن را «نخبه پرور غیر اریستوکراتیک» نامید. بنابراین در مفهومی که او از گردش نخبگان ارائه می‌داد، قدرت ارثی نخبگان مورد تردید قرار می‌گیرد. از طرف دیگر، پارتو عقیده داشت که قدرت^{۱۱} و حاکمیت^{۱۲} (اقتدار) فقط به اشخاصی که هم از لحاظ کیفی و هم از لحاظ عینی برتر هستند، تعلق می‌گیرد. گردش نخبگان به نظری در عین حال هم واقعیتی عینی و هم شرطی است که به وسیله‌ی آن، جامعه به طور طبیعی به موودیت خود ادامه می‌دهد و پیشرفت می‌کند [روشه، ۱۳۷۰: ۱۴۶-۱۴۷].

ابتدا باید یادآور شویم که خاستگاه پارتو در عالم اندیشه چه بود. آن‌چه در طول تحصیلاتش عمیق‌ترین تأثیر را بر او گذاشته بود، از یک طرف ادبیات باستانی یونان و روم و از طرف دیگر علوم طبیعی بود. پارتو تحصیلات مهندسی داشت و اوایل به عنوان مهندس کار می‌کرد. اما بعدها افکارش در جهت اقتصادریاضی، نقد سوسیالیسم و سرانجام جامعه‌شناسی متحول شد و هرگز نگارش و ذهنیت فنی را از دست نداد [هیوز، ۱۳۷۳: ۲۳۰].

هم چنین، پارتو در مرحله‌ای از حیات خویش، تحت تأثیر داروینسیم اجتماعی، یعنی تحت تأثیر افکار تنازع بقا و انتخاب طبیعی در رابطه به وضع جوامع بشری قرار گرفت. در نتیجه این وسوسه در وی پیدا شد که نبرد طبقات و جوامع را با نظریه‌ی تنازع بقا توجیه کند؛ یعنی پذیرد که بازماندگان و پیروزمندان بهترین هستند. اما عملاً پارتو پس از تفکر بسیار در چنین مسیر توجیهی، که به نظر وی بیش از حد مکانیکی و یکجانبه بود، چندان پیش نرفت. از آن میان فقط این تفکر بالمآل بسیار بدیهی‌رنگه داشت که احساسات یا بازماندگان نمی‌باید با شرایط مربوط به بقا چندان متناقض باشند [آرون، ۱۳۶۴: ۴۸۶].

پارتو ایتالیایی بود، ولی اندیشه‌اش سبک فرانسوی داشت [آرانت، ۱۳۵۹: ۱۰۴]. نزد پارتو، برگزیدگان دو تعریف دارند: یکی، برگزیدگان همه‌ی اجتماع را در برمی‌گیرد و دیگری، معنای محدودتری دارد که فقط شامل برگزیدگان حکومت است [آرون، ۱۳۶۴: ۴۹۳].

به نظر می‌رسد که پارتو معتقد بود، تنها در جوامع کاملاً باز و با تحرک کامل اجتماعی، مقام نخبه با توانایی برتر کاملاً ملازم است. تنها در این شرایط است که قشر نخبگان حکومتی، از افرادی ترکیب می‌شود که از همه بیشتر برای حکومت شایستگی دارند. واقعیت اجتماعی این است که بازدارنده‌هایی چون ثروت موروثی، پیوندهای خانوادگی و همانند آن‌ها، از چرخش آزادانه‌ی افراد در مراتب جامعه جلوگیری می‌کنند. در نتیجه، آن‌هایی که عنوان نخبگان را دارند، و کسانی که از بالاترین درجه‌ی شایستگی برخوردارند، کم و بیش از یکدیگر فاصله می‌گیرند. او این خطر را احساس می‌کرد که مقام‌های نخبه که زمانی در انحصار مردان شایسته بود، با گذشت زمان به دست کسانی می‌افتند که از این شایستگی بی‌بهره‌اند [کوزر، ۱۳۶۸: ۵۲۴].

پارتو، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی سیاسی خود را بر اساس مقوله‌ی ذخایر ثابت بنا می‌نهد و بر آن اساس، طبقه‌بندی خاصی از انواع غریزه‌های شخصیت‌های سیاسی عرضه می‌کند:

۱. غریزه‌ی ترکیب و سازش؛ ۲. غریزه‌ی تداوم و هم‌بستگی؛
۳. غریزه‌ی نیاز به ابراز آشکار احساسات؛ ۴. غریزه‌ی اجتماعی بودن؛ ۵. غریزه‌ی صیانت نفس و تملک؛ ۶. غریزه‌ی جنسی.

دو غریزه‌ی اول در روان‌شناسی پارتو اهمیت ویژه‌ای دارند.

سلطه‌ی غریزه‌ی اول در فرد موجب ایجاد توانایی اداره‌ی امور می‌شود. کسانی که میزان بالایی از این ذخیره را دارا باشند، مرد عمل، هوشیار، زیرک، مدیر و مدبر می‌شوند. اگر چنین افرادی وارد سیاست شوند، اهل سازش، معامله و مذاکره می‌شوند و وقتی نوبت به اعمال زور و سرکوب می‌رسد، از انجام آن قاصرند. پارتو چنین شخصیتی را روباه صفت می‌خواند. دسته‌ی دوم ذخایر ثابت، موجب حمیت، وفاداری و عصبیت گروهی می‌شود. افراد این گروه اگرچه کندذهن‌اند، اما اهل مبارزه و ستیز در جهت حفظ منافع گروه خود هستند. پارتو چنین شخصیتی را «شیر صفت» می‌خواند. گروه حاکمه‌ای، اگر بتواند ترکیب درستی از روباه صفتان و شیر صفتان در خود جای دهد، در قدرت باقی می‌ماند. روباهان سودجو و ماجراجو هستند، در حالی که شیران محافظه‌کار و سنت‌پرست‌اند [بشیریه، ۱۳۷۲: ۴۳-۴۴].

موسکا، از دیگر اندیشمندان و جامعه‌شناسان ایتالیایی است که نخبگان را مطالعه کرده است. در نظر او، گروه برگزیده مشکل از اقلیتی از اشخاص است که قدرت را در جامعه‌ای به دست می‌گیرند. این اقلیت با یک طبقه‌ی اجتماعی واقعی، یا یک طبقه‌ی حاکم یا مسلط قابل مقایسه است. زیرا آن‌چه که به این اقلیت قدرت می‌بخشد و به آن امکان رسیدن به قدرت را می‌دهد، سازمان و ساخت آن است. در حقیقت، روابط متفاوتی اعضای این اقلیت مسلط را به هم پیوند می‌دهد؛ از قبیل روابط خویشاوندی، روابط انتفاعی، روابط فرهنگی و غیره.

این روابط باعث به وجود آمدن وحدت فکری و هم‌بستگی گروه‌هایی می‌شود که مشخصات و خصوصیات یک طبقه را در بر دارند. از طرف دیگر، اقلیت نخبه به دلیل قدرت اقتصادی و با توجه به وحدتی که دارند، به قدرت سیاسی می‌رسند و تأثیر فرهنگی خود را بر اکثریت سازمان نیافته استوار می‌سازند. این همان نکته‌ای است که نقش تاریخی نخبگان را توجیه می‌کند [روشه، ۱۳۷۰: ۱۴۸].

لازم به ذکر است که «مفهوم اقلیت‌های حاکم» را در حقیقت اولین بار موسکالیان کرد که ده سال از پارتو کوچک‌تر بود. او بود که نخست در کتاب «نظریه‌ی حکومت»^{۱۳}، نظریه‌ی «طبقات سیاسی» را صورت‌بندی کرد و ۲۰ سال طول کشید تا کمابیش همان تصور برای پارتو حاصل شود. موسکا حتی متجاوز از پنج سال پیش از این که پارتو به صورت‌بندی ابتدایی این مفهوم موفق شود، در کتاب «مبانی علم سیاست»^{۱۴} به طور کامل تر و پخته‌تر آن را تشریح کرده بود. بنابراین حق داشت که با حرارت فضل تقدم را از آن خویش بداند [هیوز، ۱۳۷۳: ۲۲۶].

موسکا در کتاب خود تحت عنوان «طبقه حاکم» می‌نویسد: «در همه‌ی جوامع - از جوامعی که سطح ناچیزی از توسعه و مراحل آغازین تمدن را تجربه کرده‌اند گرفته تا پیشرفته‌ترین و قدرتمندترین آن‌ها - همواره دو طبقه از افراد وجود داشته‌اند: طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی

محکوم. طبقه‌ی اول که همواره از نظر تعداد اندک بوده‌اند، انجام همه‌ی وظایف سیاسی را بر عهده داشته، قدرت را در انحصار خود قرار داده و از مزایای آن بهره‌مند شده‌اند. در حالی که طبقه‌ی دوم، یعنی طبقه‌ای که از نظر تعداد پرشمارند، همواره از سوی طبقه‌ی اول هدایت و کنترل شده‌اند» [ایونز، ۱۳۸۳: ۱۱].

موسکا همواره آماده است تا ویژگی‌های مشخص دموکراسی نو را شناسایی و به شکل مشروط مورد تأیید قرار دهد. درست است که وی در کتاب نخست خود می‌نویسد که در یک دموکراسی پارلمانی، «نماینده به وسیله‌ی رأی دهندگان انتخاب نمی‌شود، بلکه قاعدتاً دیگران را به انتخاب او برمی‌انگیزند» [باتامور، ۱۳۷۷: ۸]، اما در اواخر عمر خود بر مزایای سیاست نمایندگی تأکید می‌کند. براساس نظریات متأخر اوست که برداشتی دیگر از نظریه‌ی نخبگی در آثار ماکس وبر و جوزف شومپتر^{۱۵} نمایان می‌شود. «نخبه‌گرایی دموکراتیک» برخی از عناصر کلیدی نظریه‌ی نخبه‌گرایی و پلورالیسم^{۱۶} را درهم می‌آمیزد و تلاش می‌کند، تصویری واقع‌گرایانه از چگونگی عمل دموکراسی‌ها ارائه کند و از آن خوش‌بینی‌های هنجاری که بر بسیاری از روایت‌های هنجاری سایه می‌افکنند، پرده بردارد [Mosca, 1989:50].

به طور کلی می‌توان گفت، موسکا در آثار بعدی خود می‌پذیرد که اکثریت می‌تواند از طریق نمایندگان خود، کنترل مشخصی بر خط مشی حکومت داشته باشد [باتامور، ۱۳۷۷: ۸]. در نظریه‌ی او، یک گروه نخبه تنها با تکیه بر زور و فریب حکم نمی‌راند، بلکه از یک لحاظ، نماینده‌ی منابع و مقاصد گروه‌های مهم و با نفوذ جامعه نیز هست [همان، ص ۹ و ۱۰].

گرامشی در مورد نظریه‌ی موسکا آورده است: «طبقه‌ی سیاسی موسکا... یک معماست. انسان دقیقاً درمی‌یابد که منظور موسکا چیست، زیرا این مفهوم بسیار متغیر و کش‌دار است. گاه ظاهراً منظورش طبقه‌ی متوسط است، گاهی عموم افراد ثروتمند، و گاه کسانی که خود را تحصیل کرده می‌نامند. اما در مواقعی دیگر، موسکا ظاهراً کارمندان سیاسی را مدنظر دارد.»

از طرف دیگر، آلبرتونی معتقد است که گرچه در برداشت موسکا عناصر علمی با انگیزه‌های مسلکی درهم آمیخته‌اند، ولی اندیشه در چارچوب زمان خودش از انسجام چشم‌گیری برخوردار بوده است و می‌تواند به «ابزاری نیرومند برای تکمیل تفسیر مارکسیستی از کشمکش سیاسی، نهادهای سیاسی و تاریخ سیاسی مبدل شود» [همان، ص ۱۰].

موسکا بر این باور بود که حاکمیت نخبگان اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت مشخصه‌ی همه‌ی جوامع است. وی بر وجود یک طبقه‌ی حاکم (هرچند نه لزوماً طبقه‌ی حاکم اقتصادی) که دارندگان مناصب حکومتی از درون آن برمی‌خاستند،

تأکید می‌کرد. مطابق با طرز تفکر موسکا، هر طبقه‌ی حاکمی یک «فرمول سیاسی» عرضه می‌کند که موجبات حفظ و مشروعیت حاکمیت آن بر بقیه‌ی جمعیت را فراهم می‌آورد. گردش نخبگان معمولاً از طریق توارث رخ می‌دهد، ولی گاهی اوقات به دلیل ضعف یک فرمول سیاسی، قدرت به دست طبقه‌ی دیگری می‌افتد.

مفهوم‌سازی موسکا از فرمول سیاسی، وجوه اشتراک زیادی با مفهوم «هژمونی»^{۱۷} دارد؛ مفهومی که منبعث از دیدگاه‌های کارل مارکس و فردریک انگلس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸۴۶) است. اندیشه‌های طبقه‌ی حاکم در هر مرحله‌ی تاریخی اندیشه‌های حاکم هستند. بنابراین، طبقه‌ای که گروه اقتصادی مسلط در جامعه به شمار می‌رود، در همان حال نیروی فکری حاکم بر آن جامعه نیز تلقی می‌شود [زووسکی، ۱۳۸۳: ۱۴]. موسکا در نهایت به این نتیجه می‌رسد که با تجزیه و تحلیل نخبگان می‌توان تفسیر کاملی از تاریخ به دست داد. به عقیده‌ی وی، حرکت تاریخ اساساً تحت تأثیر منافع و ایده‌های گروه نخبگان بر سریر قدرت انجام می‌گیرد [روشه، ۱۳۷۰: ۱۴۸].

میخلز

آثار میخلز را باید در بستر ستیز وی با مقامات دانشگاهی آلمان ارزیابی کرد. او از منظر یک سوسیالیست رادیکال که تلاش‌هایش برای کسب موقعیت دانشگاهی در یکی از دانشگاه‌های آلمان، به دلیل مواضع ایدئولوژیکی‌اش با مشکل مواجه شده بود، دست به قلم می‌برد. با این حال، این حزب سوسیال دموکرات آلمان و تمایل این حزب - و نه کل دستگاه حکومتی - به الیگارش (حکومت اقلیت بر اکثریت) بود که فشار سرخوردگی‌های وی را تحمل کرد.

قبل از میخلز، موسکا و پارتو درباره‌ی مفهوم «اقلیت‌های حاکم» به بحث و مجادله پرداخته بودند. از طرف دیگر، این موسکا بود که با حرارت، فضل تقدم در این مقوله را از آن خود می‌دانست. میخلز بر آن شد که حق دو دانشمند را بشناسد و برای هر دوی آن‌ها مقام استادی قائل شود. این خود موقعیتی دشوار برای میخلز به وجود آورد [هیوز، ۱۳۷۳: ۲۲۶].

تبیین اساسی میخلز از اجتناب‌ناپذیری حکومت نخبگان بیانگر انتقاد او از پلورالیسم و مارکسیسم است. میخلز استدلال می‌کرد که آرمان عملی دموکراسی در حکومت توده‌ها بر خودشان، و تصمیم‌گیری در مجالس یا گردهمایی‌های مردمی نهفته است. با این حال، هرچند این نظام محدودیت‌هایی را در بسط اصل «وکالت» یا «نمایندگی» وضع کرد، اما نتوانست تضمینی در مقابل شکل‌گیری یک ساختار سیاسی مبتنی بر الیگارش ارائه کند. کوتاه سخن آن که حکومت مستقیم مردم بر مردم غیرممکن شد.

میخلز می‌افزاید، نبرد بین رؤسا و حسادت متقابل آن‌ها، باعث

فعالیت فزاینده و اغلب تصنعی آن‌ها می‌شود. نمایندگان دموکراتیک می‌کوشند که رقبای حزبی خود را خلع سلاح کنند و هم‌زمان با آن، از طریق نشان دادن فعالیت‌های چشم‌گیر در جهت منافع عام در پارلمان، حیثیت جدیدی در انتظار توده‌ها به دست آورند. این چیزی است که آن‌ها به عنوان یک تکلیف دموکراتیک و تدبیری برای حفظ موقعیت شخصی تلقی می‌کنند. [فیخلز، ۱۳۸۱: ۹۷-۹۶].

میخلز درباره‌ی احزاب سیاسی نیز، ابتدا بوروکراسی و سپس الگارش را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. بنابراین از نظر او، «کسی که از سازمان سخن می‌گوید، از الیگارش سخن می‌گوید». این اصل مفروض، آشکارا برداشت وی را درباره‌ی نخبگان نشان می‌دهد. مفهوم ذهن‌آشنای «قانون آهنین الیگارش»، اندیشه‌های میخلز درباره‌ی ماهیت ساختارهای نخبگان را عیان می‌سازد. گردش نخبگان به دلیل ناتوانی توده‌ها در بسیج علیه دیدگاه رهبری استمرار می‌یابد. این واقعیت موجب تسلیم شدن آنان به هوس‌های نخبگان می‌شود. در واقع، نفس وجود نظام رهبری است که با اصول اساسی دموکراسی لیبرال و کثرت‌گرایی ناسازگار است.

هم‌چنین می‌توان افزود، کار میخلز تعمیم نظریات موسکا بوده است. سازمان‌های توده‌گیر مختص عصر ما هستند و وقتی موسکا مفهوم طبقات سیاسی را وضع می‌کرد، هنوز به وجود نیامده بودند. میخلز در مطالعه‌ی «احزاب سیاسی» که متجاوز از ۲۵ سال بعد از نظریه‌ی حکومت موسکا منتشر شد، احزاب سوسیالیستی و اتحادیه‌های کارگری را که در آن ربع قرن رشد کرده بودند و او خود با آن‌ها کاملاً مأنوس بود، مصادیق دیگری از مفهوم نخبگان معرفی کرد. آن‌چه که میخلز آن را «قانون آهنین الیگارش» می‌نامید، در واقع صورت مدون و منظم این حقیقت عملی بود که سازمان‌های سیاسی، به سبب نیاز درونی به انضباط و تداوم اداری، به طور اجتناب‌ناپذیری به الیگارش‌های بقیه مبدل می‌شوند و به این ترتیب، موجبات دائمی شدن خویش را فراهم می‌سازند. [هیوز، ۱۳۷۳: ۲۲۸-۲۲۷].



کارل مارکس و روبرت میخلر، در خصوص تقسیم جامعه به دو گروه حاکم و غیر حاکم با یکدیگر هم عقیده بودند، اما آنان اجزای متشکل را به شیوه‌های متفاوتی توصیف کردند. میخلر که خود از حکومت اقلیت سخن گفته است، نظر خود را تحت عنوان قانون الیگارش‌ی تدوین کرد. او در مطالعه‌ی خود روی احزاب سوسیالیستی اروپا تکیه کرد و به این نتیجه‌گیری رسید که هر سازمان انسانی و از جمله حزب که به «برابری خواهی»^{۱۸} متعهد است، مجبور است گروه محارم کوچک‌تری به وجود آورد که به موقع خود، قدرت سیاسی را به خویش بازگرداند [ز ووسکی، ۱۳۸۳: ۳۶-۳۷].

برای دست یافتن به شمایی کلی از اندیشه‌های نخبه‌گرایان کلاسیک، به یک تقسیم‌بندی کلی می‌رسیم که در جدول آمده است.

نتیجه‌گیری

نظریه‌ی نخبگان دو هدف کلی را دنبال می‌کند:

۱. هدفی که آنان به عیان سودای آن را در سر می‌پروراندند، ساختن یک نظریه‌ی جامع بود.

۲. هدفی که معمولی‌تر است، توصیف و تجزیه و تحلیل گروه‌های حاکم به عنوان یکی از رویکردهای بی‌شماری بود که برای درک واقعیت سیاسی در صحنه حضور داشتند.

الیتسم یا نخبه‌گرایی، مانند اندیشه‌هایی هم‌چون سوسیالیسم و دموکراسی، در ستیز با عقاید برابری خواهانه، ظهور و رشد خود را آغاز کرد. این نوع اندیشه به تبیین حکومت نخبگان توجه دارد. از منظر اندیشه‌های نخبه‌گرایان کلاسیک، هم‌چون موسکا، پارتو و میخلر، دموکراسی چیزی بیش از یک پندار بیهوده نیست؛ چرا که قدرت سیاسی همیشه در کل ادوار تاریخ توسط اقلیتی، یعنی نخبگان، بر توده‌ها اعمال می‌شده است. چنان‌که موسکا معتقد است، ابزار و منابع لازم برای حکومت کردن همیشه به صورت نامساوی توزیع شده است تا اقلیتی ناچیز بتواند، بر توده‌ها حکمرانی داشته باشند. از طرف دیگر، پارتو و یژگی لازم برای حکومت کردن را، وجود در طیف از اقشار نخبه، یعنی روباها و شیران می‌داند.

میخلر، سیر جایگزینی بحث را بر اساس گرایش تمامی سازمان پیش برد. از دیدگاه او، قدرت در دستان گروه کوچکی متمرکز می‌شود که می‌تواند سلطه‌ی خود را از طریق سازمان‌دهی و تصمیم‌گیری اعمال کند. او از این امر با عنوان «قانون آهنین الیگارش‌ی» نام می‌برد. این تصور از قدرت بوروکراتیک بعدها توسط جیمز برنهام گسترش یافت.

در حالی که نخبه‌گرایان کلاسیک تلاش می‌کردند تا ثابت کنند، دموکراسی همواره یک افسانه بوده است، نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی جدید تمایل دارند، فاصله‌ی نظام سیاسی خاصی را از ایده‌آل

دموکراسی برجسته‌کنند. برای مثال، سی‌رایت میلز بر این باور است که در آمریکا، بنگاه‌های بزرگ، ارتش آمریکا و محافل سیاسی، رئیس‌جمهور را احاطه کرده‌اند. نخبگان قدرت با ترکیب قدرت اقتصادی، کنترل بوروکراتیک و دست‌یابی به سطوح بالاتر دستگاه اجرایی حکومت، می‌توانند تصمیمات تاریخ‌ساز کلیدی را مخصوصاً در زمینه‌ی دفاعی، سیاست خارجی و راهبرد سیاست اقتصادی، شکل دهند. الگوی نخبگان قدرت معتقد است که دموکراسی لیبرال آمریکا یک توهم است. نخبه‌گرایان معتقدند، مطالعات تجربی به این خاطر از نتیجه‌گیری‌های پلورالیست‌ها پشتیبانی می‌کنند که دال و دیگران، اهمیت عدم تصمیم‌گیری را به عنوان یک تجلی قدرت نادیده می‌گیرند.

از طرف دیگر، شومپیتز بر این باور است که انتخاب‌کنندگان (رای‌دهندگان) می‌توانند درباره‌ی این که کدام گروه نخبه حاکم شود، تصمیم‌گیری کنند، ولی نمی‌توانند این واقعیت را که قدرت همواره توسط یک نخبه اعمال می‌شود، تغییر دهند.

«الیتسم رقابتی»، به عنوان الگویی از سیاست دموکراتیک، حداقل دارای این واقعیت است که با ساز و کارهای نظام سیاسی لیبرال -دموکراتیک مشابه است. در واقع این دیدگاه، بیشتر از این که به دنبال توضیح ارزش‌ها و اصول معینی، مثل برابری سیاسی، مشارکت عمومی، آزادی و غیره باشد، به عنوان تلاشی برای توصیف چگونگی فرایند دموکراتیک ظهور کرد.

در مجموع، نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی برای نخبگان حاکم از مفروضات زیر بهره برده‌اند:

۱. نظریه‌پردازان نخبه‌گرایی (الیتسم) فرض را بر این قرار می‌دهند که مبارزه بر سر کسب قدرت، زندگی سیاسی را توصیف می‌کند. از این رو، سیاست در برگیرنده‌ی منازعه و سلطه است و خشونت و حيله، دو رکن اساسی آن به شمار می‌روند. بنابراین، بازیگران سیاسی غالباً به قدرت به عنوان یک هدف می‌نگرند و نه وسیله‌ای برای دست‌یابی به اهداف دیگر. به عقیده‌ی نخبه‌گرایان، حمایت رهبران سیاسی از آرمان‌های اخلاقی معمولاً برای نقاب افکندن بر سر مبارزه‌ی خودشان به منظور سلطه بر دیگران صورت می‌گیرد. از طرف دیگر، خشونت برای حفظ اقتدار سیاسی در دراز مدت مناسب نیست و عنصر دیگری لازم است و آن تدبیر نخبگان و محاسبه‌گری آنان یا به تعبیری، حيله‌گری است. این رکن اساسی می‌تواند کمبودهای ابزار خشونت برای ایجاد هم‌بستگی اجتماعی را جبران کند.

۲. بر اساس تحلیل نخبه‌گرایان، تقسیم جامعه میان حاکم و محکوم وجه مشترک همه‌ی جوامع است و فرقی نمی‌کند که ساختار حکومتی جامعه‌ای دموکراتیک باشد یا شکل دیگری داشته باشد؛

جدول نخبه‌گرایی کلاسیک

نظریه پردازان معروف			ویژگی‌های اصلی دیدگاه‌ها
میخلز	پارتو	موسکا	
کارکردهای فنی و اجرایی احزاب سیاسی باعث اجتناب‌ناپذیری بوروکراسی و الیگارشی است.	تاریخ نشان می‌دهد که گردش نخبگان امری دائمی و ابدی است.	ویژگی همه‌ی جوامع دیکتاتوری، حکومت اقلیت بر اکثریت است.	تبیین‌های ارائه شده درباره‌ی اجتناب‌ناپذیری نخبگان
هرکس از سازمان حرف می‌زند، از حکومت اقلیت بر اکثریت سخن گفته است.	هر حوزه‌ای نخبگان خاص خود را دارد.	یک طبقه‌ی حاکم، هر چند نه لزوماً طبقه‌ی مسلط از لحاظ اقتصادی است که متصدیان امور حکومتی از میان آن‌ها انتخاب می‌شوند.	ماهیت نخبگان
قانون آهنین الیگارشی، سلطه‌ی رهبری بر دیگران را تضمین می‌کند.	نخبگان دودسته‌اند: حاکم (روباهان و شیران) و غیرحاکم.	هر طبقه‌ی حاکمی یک فرمول سیاسی دارد که حاکمیت آن‌را بر بقیه‌ی جمعیت توجیه می‌کند.	ساختارهای نخبگان
ناکارآمدی توده‌ها پایه‌ی سلطه‌ی نخبگان را تشکیل می‌دهد و تسلیم شدن آن‌ها به هوس‌های نخبگان را باعث می‌شود.	گردش افراد بین لایه‌های بالا و پایین در همان حوزه‌ی فعالیت و گردش بین نخبگان حاکم و غیرحاکم صورت می‌گیرد.	گردش نخبگان معمولاً از طریق توارث صورت می‌گیرد. ولی گاهی اوقات به دلیل ضعف با شکست فرول سیاسی خاصی، قدرت به دست طبقه‌ی دیگری می‌افتد.	گردش نخبگان
همه‌ی نظام‌های مبتنی بر رهبری، با اصول اولیسه‌ی دموکراسی ناسازگارند.	عده‌ای از نخبگان حاکم، مترقی و عده‌ای دیگر محافظه‌کارند (بدون تعیین علائم آشکار ترقی).	موسکا بر خلاف پارتو به ترقی انسان باور داشت و گرایش عمومی به سمت پیشرفت را، به جز در چند مورد استثنایی، می‌پذیرفت.	ارزیابی نقش نخبگان
طرد سوسیالیسم و دموکراسی لیبرال.	طرد دموکراسی لیبرال و اقتصادگرایی مارکسیستی.	طرد اقتصادگرایی مارکسیستی و اشکال دموکراسی لیبرال مشارکتی.	نقطه‌ی هم‌گرایی
سعی می‌کند بر اساس شواهد ضعیف تجربی، نظریه‌ی سلطه‌ی نخبگان در احزاب سیاسی اروپای غربی را تأیید کند.	نتوانست نظریه‌ی سلطه‌ی نخبگان را در زادگاه خود ایتالیا به اثبات برساند.	نشان داد که حکومت در گذشته اغلب در اختیار نخبگان بوده است، اما نشان نداد که آیا این امر همیشه و در همه‌حال رخ داده است یا خیر.	کانون تحقیق تجربی

13. Teorica dei governi
14. Esementi di scienza politica
15. Joseph Schumpeter

۱۶. پلورالیسم در مقابل نظریه‌های مارکسیستی درباره‌ی مبنای طبقاتی دولت، بر تعداد مراکز قدرت اجتماعی تأکید می‌کند. این الگو از یک سو متأثر از سنت ویر است که بر منابع متفاوت قدرت در جامعه تأکید می‌گذاشت و از سوی دیگر، در واکنش به نظریات برخی جامعه‌شناسان سیاسی مانند پارتو و موسکا که بر وجود این قدرت واحد در جامعه تأکید می‌گذاشتند، عرضه شده است. هم‌چنین، پلورالیسم نقدی بر مفهوم سنتی دموکراسی نیز بوده است. طبق نظریه‌ی پلورالیسم، «دموکراسی» به مفهوم متداول و واقعی تنها چیزی جز تعدد گروه‌های قدرت و احتمال دست به دست شدن قدرت سیاسی میان آن‌ها نیست. رک: بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۶۴.

17. Hegemony

منابع:

- آرانت، هانا. خشونت. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. نشر خوارزمی. تهران. ۱۳۵۹.
- آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی (متن کامل). ترجمه‌ی باقر پرهام. سازمان انتشارات و آموزشی انقلاب اسلامی. تهران. ۱۳۶۴.
- باتامور، تی. بی. نخبگان و جامعه. ترجمه‌ی علیرضا طیب. نشر شیرازه. ۱۳۷۷.
- بشیریه، حسین. انقلاب و بسیج سیاسی. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۲.
- بیرو، آلن. فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه باقر سارونخانی. انتشارات مؤسسه‌ی کیهان. تهران. ۱۳۷۵.
- جمعی از مولفین. آینده‌ی بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی غلام‌عباس توسلی. انتشارات قومس. تهران. ۱۳۷۳.
- روشه، گی. تغییرات اجتماعی. ترجمه‌ی منصور وثوقی. انتشارات نی. تهران. ۱۳۷۰.
- سریع القلم، محمود. عقلانیت و آینده‌ی توسعه‌ی یافتگی ایران. انتشارات مرکز. تهران. ۱۳۸۱.
- کوزر، لویس. زندگی و اندیشه‌ی بزرگان. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. نشر علمی. تهران. ۱۳۶۸.
- گولد، جولیس و... فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه‌ی جمعی از مترجمان. انتشارات مازیار. ۱۳۷۶.
- میخلز، روبرت. جامعه‌شناسی احزاب سیاسی (مطالعه در مورد گرایش‌های لیگاریستی در دموکراسی‌ها). ترجمه‌ی احمد نقیب‌زاده. انتشارات قومس. تهران. ۱۳۸۱.
- هیزو، ه. استوارت. آگاهی و جامعه. ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند. نشر علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۳.
- ایونز، مارک. «نخبه‌گرایی». ترجمه‌ی محمود شهبانی. فصل‌نامه‌ی فرهنگ و اندیشه. سال سوم. شماره‌ی ۱۰. تابستان ۱۳۸۴.
- زووسکی، جورج لنگ. «تأملی در مطالعه‌ی نخبگان». ترجمه‌ی میر حسن رئیس‌زاده. فصل‌نامه‌ی فرهنگ و اندیشه. سال سوم. شماره‌ی ۱۰. تابستان ۱۳۸۳.
- Laswell, Harold D. Politics: Who Gets What, When, How. New York: no publisher. 1936.
- L. sills, David. International Encyclopedia of social Sciences, New York Macmillan publishing company, 1968 Vol. 5.
- Mosca, G. The Ruling class, Trans Lated By. A. Living stone, (New York: Mac Graw Hill, 1989).
- ron Beyme, k. "Elite" Marxism, communism and west-ern society un date, vol 3.
- scruton, Roger. A dictionary of political thought, london: Macmillan press 2 cnded, 1986.
- Zaki Badawi, A. A Dictionary of The social Sciences, Beirut, 1986.

زیرا در هر صورتی، حکومت نخبگان مورد مطالعه قرار می‌گیرد.
۳. پایه‌ی نظرات نخبه‌گرایان را باید در ماهیت تغییرات اجتماعی جست و جو کرد. در نظر آنان، هر گونه تغییر اجتماعی به ویژه انقلابات، تغییر در ترکیب گروه نخبه را محتمل می‌سازد. به بیان دیگر، همواره ملازمه‌ای بین تغییرات اجتماعی و تغییر در نخبگان و روی کار آمدن نخبگان جدید وجود دارد.

۴. در تحلیل نخبه‌گرایان، فرض بر این بوده است که در حکومت نخبگان، دموکراسی به معنی مشارکت گسترده‌ی توده‌ها در سیستم سیاسی، وجود ندارد. آن‌ها معتقدند که چنان‌که کنترل پوپولیستی (مردمی)، حتی اگر رضایت بخشی هم باشد، امکان‌پذیر نخواهد بود. در واقع آن‌چه که جنبه‌های ضروری دموکراسی سیاسی را در تئوری نخبگان حاکم تدوین می‌کند، همان رقابت نخبگان سازمان‌یافته و دسترسی آزادانه به ساختار قدرت نخبگان است.

زیر نویس:

- * دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه آزاد واحد شهرری
- V. Pareto
 - G. Mosca
 - Michels
 - Oxford English Dictionary
 - در زبان عربی به پدیده‌ی گردش نخبگان «تقلد الصفوه» گفته می‌شود. هم‌چنین، نخبه را به «الصفوه» یا «علیه القوم» یا «الاعیان» تعبیر می‌کنند.
 - Autorité
 - In Fiuence
 - Les elites traditionelles
 - Les elites char is matiques
 - Pouvoir
 - Autorité
 - Autorite از واژه‌ی Aug که در زبان هند و اروپایی، اندیشه‌ی رشد بخشیدن از آن برمی‌آید، مشتق شده است. از اصطلاح «اقتدار» بر حسب زمینه‌ی فکری که در آن به کار گرفته می‌شود، معانی گوناگونی برمی‌آید. به علاوه، این واژه دارای بار عاطفی و طرخی برجسته‌ای است. هر ملتی ممکن است طرز تلقی خاصی از آن داشته باشد؛ از طرز تلقی فرد حکومت‌ناگرایی گرفته که با بغض و نفرت آن را طرد می‌کند، تا آن‌ها دارای سلطنت که با هیجان از آن حرف می‌زند. با این همه، به‌طور کلی اقتدار را می‌توان به‌عنوان قدرتی به رسمیت شناخته شده، پذیرفته، محترم و مورد اطاعت تعریف کرد. اما مناسبات بین اقتدار و قدرت ساده نیست. اعمال قدرت از طریق کاربرد نیرو بدون اقتدار امکان‌پذیر است. برای آن‌که اقتدار واقعی پدید آید، باید حق فرمان دهی و تأثیر روی دیگران وجود داشته باشد چنین حقی براساس اصول اخلاقی و حقوقی جامعه که تجلی منافع عمومی است، تکوین می‌پذیرد. در این معنی، اقتدار واقعی متضمن وجود اجماع است. اقتدار نشانه‌ی اثری خلاقه است که دیگران در آن مشارکت می‌کنند و از خصایص کسی منبعث می‌شود که آفریننده‌ی آن اثر و ابتکار خلق آن را داشته است. اما به محض آن‌که اقتدار پا می‌گیرد، خیلی زود می‌تواند انحطاط یابد و به صورت فشاری جمعی درآید. کسی که به اعمال اقتدار دست می‌زند و دارای شایستگی و ارزش خاصی است، اگر در اقتدارش منافع عمومی و عدالت را رعایت نکند، ناگزیر می‌شود، به سلطه و فرمان‌روایی بر پایه‌ی زور و رو آورد. رک: پیرو، ۱۳۷۵].